

رباعیات خیام

فهرست مطالب

- ۲۰ رباعی شماره ۱: بر خیز و بیا تا برای دل ما
- ۲۱ رباعی شماره ۲: چون عهده نمی شود کسی فردا را
- ۲۲ رباعی شماره ۳: قرآن که مبین کلام خوانند آن را
- ۲۳ رباعی شماره ۴: کرمی نخوری طعنه مزن مستازا
- ۲۴ رباعی شماره ۵: هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا
- ۲۵ رباعی شماره ۶: بایم و می و مطرب و این کنج خراب
- ۲۶ رباعی شماره ۷: آن قصر که جمید در او جام گرفت
- ۲۷ رباعی شماره ۸: ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست
- ۲۸ رباعی شماره ۹: اکنون که گل سعادت پربار است

- ۲۹ رباعی شماره ۱۰: امروز ترا دسترس فردا نیست
- ۳۰ رباعی شماره ۱۱: ای آمده از عالم روحانی تفت
- ۳۱ رباعی شماره ۱۲: ای چرخ فلک خرابی از کینه تست
- ۳۲ رباعی شماره ۱۳: ایدل چو زمانه می کند غمناکت
- ۳۳ رباعی شماره ۱۴: این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
- ۳۴ رباعی شماره ۱۵: این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
- ۳۵ رباعی شماره ۱۶: این کوزه که آنجواره مزدوری است
- ۳۶ رباعی شماره ۱۷: این کهنه رباط را که عالم نام است
- ۳۷ رباعی شماره ۱۸: این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت
- ۳۸ رباعی شماره ۱۹: بر چهره گل نسیم نوروز خوش است

- ۳۹ رباعی شماره ۲۰: پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است
- ۴۰ رباعی شماره ۲۱: تا چند زخم بروی دریا ما خشت
- ۴۱ رباعی شماره ۲۲: ترکیب سیاه ای که در هم پیوست
- ۴۲ رباعی شماره ۲۳: ترکیب طبایع چون بکام تودمی است
- ۴۳ رباعی شماره ۲۴: چون ابرو نوروز رخ لاله بشت
- ۴۴ رباعی شماره ۲۵: چون بلبل مست راه درستان یافت
- ۴۵ رباعی شماره ۲۶: چون چرخ بکام یک خردمند گشت
- ۴۶ رباعی شماره ۲۷: چون لاله بنور ز قبح کسیر بدست
- ۴۷ رباعی شماره ۲۸: چون نیست حقیقت و یقین اندر دست
- ۴۸ رباعی شماره ۲۹: چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست

- ۴۹ رباعی شماره ۳۰: خانگی که بزیر پای هر نادانی است
- ۵۰ رباعی شماره ۳۱: دارنده چو ترکیب طبایع آراست
- ۵۱ رباعی شماره ۳۲: در پرده اسرار کسی راره نیست
- ۵۲ رباعی شماره ۳۳: در خواب بدم مرا خردمندی گفت
- ۵۳ رباعی شماره ۳۴: در دایره ای که آمد و رفتن ماست
- ۵۴ رباعی شماره ۳۵: در فصل بهار اگر بتی حور سرشت
- ۵۵ رباعی شماره ۳۶: دریا بک که از روح جدا خواهی رفت
- ۵۶ رباعی شماره ۳۷: ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست
- ۵۷ رباعی شماره ۳۸: عمریست مرا تیره و کاریست نه راست
- ۵۸ رباعی شماره ۳۹: فصل گل و طرف جویبار و لب کشت

- رباعی شماره ۴۰: کمر شاخ بقا ز بخت رست است
۵۹
- رباعی شماره ۴۱: کویند کسان بهشت با حور خوش است
۶۰
- رباعی شماره ۴۲: کویند مرا که دوزخی باشد مست
۶۱
- رباعی شماره ۴۳: من بیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
۶۲
- رباعی شماره ۴۴: مهتاب بنور دامن شب بشکافت
۶۳
- رباعی شماره ۴۵: می خوردن و شاد بودن آیین نیست
۶۴
- رباعی شماره ۴۶: می لعل مذا بست و صراحی کان است
۶۵
- رباعی شماره ۴۷: می نوش که عمر جاودانی اینست
۶۶
- رباعی شماره ۴۸: بکی و بدی که در نهاد بشر است
۶۷
- رباعی شماره ۴۹: در هر دشتی که لاله زاری بوده ست
۶۸

- رباعی شماره ۵۰: هر ذره که در خاک زمینی بوده است
۶۹
- رباعی شماره ۵۱: هر سبزه که بر کنار جوئی رسته است
۷۰
- رباعی شماره ۵۲: یک جرعه می ز ملک کا دوس به است
۷۱
- رباعی شماره ۵۳: چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ
۷۲
- رباعی شماره ۵۴: آنانکه محیط فضل و آداب شدند
۷۳
- رباعی شماره ۵۵: آن را که به صحرای علل تاخته اند
۷۴
- رباعی شماره ۵۶: آنها که کمن شدند و اینها که نوند
۷۵
- رباعی شماره ۵۷: آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد
۷۶
- رباعی شماره ۵۸: آرزوی و دیگری بریاند
۷۷
- رباعی شماره ۵۹: اجرام که ساکنان این ایوانند
۷۸

- رباعی شماره ۶۰: از آمدنم نبود کردون راسود
۷۹
- رباعی شماره ۶۱: از بچ کشیدن آدمی حر کرد
۸۰
- رباعی شماره ۶۲: افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد
۸۱
- رباعی شماره ۶۳: افسوس که نامه جوانی طی شد
۸۲
- رباعی شماره ۶۴: ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
۸۳
- رباعی شماره ۶۵: این عقل که در ره سعادت پوید
۸۴
- رباعی شماره ۶۶: این قافله عمر عجب میگذرد
۸۵
- رباعی شماره ۶۷: بر پشت من از زمانه تو میاید
۸۶
- رباعی شماره ۶۸: بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد
۸۷
- رباعی شماره ۶۹: بر چشم تو عالم ار چه می آرایند
۸۸

- ۸۹ رباعی شماره ۷۰: بر من قلم قضا چوبی من رانند
- ۹۰ رباعی شماره ۷۱: تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد
- ۹۱ رباعی شماره ۷۲: تاراه قلندری نویی نشود
- ۹۲ رباعی شماره ۷۳: تازهره و مه در آسمان کشت پدید
- ۹۳ رباعی شماره ۷۴: چون روزی و عمر بیش و کم توان کرد
- ۹۴ رباعی شماره ۷۵: حی که قدرت سرورومی سازد
- ۹۵ رباعی شماره ۷۶: در دهر چو آواز گل تازه دهند
- ۹۶ رباعی شماره ۷۷: در دهر هر آن که نیم نانی دارد
- ۹۷ رباعی شماره ۷۸: دهمان قضا بسی چو ماکشت و درود
- ۹۸ رباعی شماره ۷۹: روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد

- ۹۹ رباعی شماره ۸۰: زان پیش که بر سرست شیخون آرند
- ۱۰۰ رباعی شماره ۸۱: عمرت تاکی به خود پستی گذرد
- ۱۰۱ رباعی شماره ۸۲: کس مثل اسرار اجل را نکشاد
- ۱۰۲ رباعی شماره ۸۳: کم کن طمع از جهان و منیری خرسند
- ۱۰۳ رباعی شماره ۸۴: گر چه غم و رنج من درازی دارد
- ۱۰۴ رباعی شماره ۸۵: گردون ز زمین بیچ گلی برنارد
- ۱۰۵ رباعی شماره ۸۶: گر یک نفست ز زندگانی گذرد
- ۱۰۶ رباعی شماره ۸۷: گویند بهشت و حور عین خواهد بود
- ۱۰۷ رباعی شماره ۸۸: گویند بهشت و حور و کوثر باشد
- ۱۰۸ رباعی شماره ۸۹: گویند هر آن کسان که با پر هیزند

- ۱۰۹ رباعی شماره ۹۰: می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد
- ۱۱۰ رباعی شماره ۹۱: هر راز که اندر دل دانا باشد
- ۱۱۱ رباعی شماره ۹۲: هر صبح که روی لاله بشنم کسیرد
- ۱۱۲ رباعی شماره ۹۳: هرگز دل من ز علم محروم نشد
- ۱۱۳ رباعی شماره ۹۴: هم دانه امید به خرمن ماند
- ۱۱۴ رباعی شماره ۹۵: یاران موافق همه از دست شدند
- ۱۱۵ رباعی شماره ۹۶: یک جام شراب صد دل و دین ارزو
- ۱۱۶ رباعی شماره ۹۷: یک قطره آب بود باد باشد
- ۱۱۷ رباعی شماره ۹۸: یک نان به دوروز اگر بود حاصل مرد
- ۱۱۸ رباعی شماره ۹۹: آن لعل در آبکینه ساده بیار

- ۱۱۹ رباعی شماره ۱۰۰: از بودنی اید و ست چه داری تیار
- ۱۲۰ رباعی شماره ۱۰۱: افلاک که جز غم نفرایند و کر
- ۱۲۱ رباعی شماره ۱۰۲: ایدل غم این جهان فرسوده مخور
- ۱۲۲ رباعی شماره ۱۰۳: ایدل همه اسباب جهان خواسته کیر
- ۱۲۳ رباعی شماره ۱۰۴: این اهل قبور خاک گشتند و غبار
- ۱۲۴ رباعی شماره ۱۰۵: خشت سر خم ز ملکیت جم خوشتر
- ۱۲۵ رباعی شماره ۱۰۶: در دایره سپهر ناپیدا غور
- ۱۲۶ رباعی شماره ۱۰۷: دی کوزه گرمی بدیدم اندر بازار
- ۱۲۷ رباعی شماره ۱۰۸: ز آن می که حیات جاودانست بخور
- ۱۲۸ رباعی شماره ۱۰۹: کرباده خوری تو با خردمندان خور

- ۱۲۹ رباعی شماره ۱۱۰: وقت سحر است خیرای طرفه پسر
- ۱۳۰ رباعی شماره ۱۱۱: از جمله رفعتان این راه دراز
- ۱۳۱ رباعی شماره ۱۱۲: ای سیر خردمند که تیر بر خنیر
- ۱۳۲ رباعی شماره ۱۱۳: وقت سحر است خیرای مایه ناز
- ۱۳۳ رباعی شماره ۱۱۴: مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
- ۱۳۴ رباعی شماره ۱۱۵: جامی است که عقل آفرین میزندش
- ۱۳۵ رباعی شماره ۱۱۶: خیام اگر زباده مستی خوش باش
- ۱۳۶ رباعی شماره ۱۱۷: در کار که کوزه گری رفتم دوش
- ۱۳۷ رباعی شماره ۱۱۸: ایام زمانه از کسی دارد ننگ
- ۱۳۸ رباعی شماره ۱۱۹: از جرم کل سیاه تا اوج زحل

- ۱۳۹ رباعی شماره ۱۲۰: با سرو قدی تازه تر از خرمن گل
- ۱۴۰ رباعی شماره ۱۲۱: ای دوست بیا تا غم فردا بخوریم
- ۱۴۱ رباعی شماره ۱۲۲: این چرخ فلک که مادر او حیرانیم
- ۱۴۲ رباعی شماره ۱۲۳: بر خیز ز خواب تا شربابی بخوریم
- ۱۴۳ رباعی شماره ۱۲۴: بر خیزم و غم باده ناب کنم
- ۱۴۴ رباعی شماره ۱۲۵: بر مفرش خاک خفتگان می بینم
- ۱۴۵ رباعی شماره ۱۲۶: تا چندان سیر عقل هر روزه شویم
- ۱۴۶ رباعی شماره ۱۲۷: چون نیست مقام مادر این دهر مقیم
- ۱۴۷ رباعی شماره ۱۲۸: خورشید به گل نهفت می توانم
- ۱۴۸ رباعی شماره ۱۲۹: دشمن به غلط گفت من فلسفیم

- ۱۴۹ رباعی شماره ۱۳۰: مائیم که اصل شادی و کان غنیم
- ۱۵۰ رباعی شماره ۱۳۱: من می نه ز بهر تنگدستی نخورم
- ۱۵۱ رباعی شماره ۱۳۲: من بی می ناب زیستن توانم
- ۱۵۲ رباعی شماره ۱۳۳: هر یک چندی یکی بر آید که منم
- ۱۵۳ رباعی شماره ۱۳۴: یک چند بکودکی با ستاد شدیم
- ۱۵۴ رباعی شماره ۱۳۵: یک روز ز بند عالم آزاد نیم
- ۱۵۵ رباعی شماره ۱۳۶: از دی که گذشت هیچ از و یاد مکن
- ۱۵۶ رباعی شماره ۱۳۷: ای دیده اگر کور نئی کور بین
- ۱۵۷ رباعی شماره ۱۳۸: بر خیز و مخور غم جهان گذران
- ۱۵۸ رباعی شماره ۱۳۹: چون حاصل آدمی در این شورستان

- ۱۵۹ رباعی شماره ۱۴۰: رفتم که در این منزل بیداد بدن
- ۱۶۰ رباعی شماره ۱۴۱: رندی دیدم نشسته بر خنک زمین
- ۱۶۱ رباعی شماره ۱۴۲: قانع به یک استخوان چو کرکس بودن
- ۱۶۲ رباعی شماره ۱۴۳: قومی مفکرند اندر ره دین
- ۱۶۳ رباعی شماره ۱۴۴: گلو بست در آسمان و نامش پروین
- ۱۶۴ رباعی شماره ۱۴۵: کبر بر فلکم دست بدمی چون نردان
- ۱۶۵ رباعی شماره ۱۴۶: مشو سخن از زمانه ساز آمدگان
- ۱۶۶ رباعی شماره ۱۴۷: می خوردن و کرد نیکوان کردیدن
- ۱۶۷ رباعی شماره ۱۴۸: نتوان دل شاد را به غم فرسودن
- ۱۶۸ رباعی شماره ۱۴۹: آن قصر که با چرخ همسر و پهلوی

- ۱۶۹ رباعی شماره ۱۵۰: از آمدن و رفتن ماسودی کو
- ۱۷۰ رباعی شماره ۱۵۱: از تن چو برفت جان پاک من و تو
- ۱۷۱ رباعی شماره ۱۵۲: می خور که فلک بهر هلاک من و تو
- ۱۷۲ رباعی شماره ۱۵۳: از هر چه بحر می است کو تا بی به
- ۱۷۳ رباعی شماره ۱۵۴: بگنر ز صبا دامن گل چاک شده
- ۱۷۴ رباعی شماره ۱۵۵: تا کی غم آن خورم که دارم یانه
- ۱۷۵ رباعی شماره ۱۵۶: یک جرعه می کمن ز ملکی نوبه
- ۱۷۶ رباعی شماره ۱۵۷: آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی
- ۱۷۷ رباعی شماره ۱۵۸: از آمدن بهار و از رفتن دی
- ۱۷۸ رباعی شماره ۱۵۹: از کوزه گری کوزه خریدم باری

- ۱۷۹ رباعی شماره ۱۶۰: ای آنکه نتیجه چار و هفتی
- ۱۸۰ رباعی شماره ۱۶۱: ایدل توبه اسرار معانر سی
- ۱۸۱ رباعی شماره ۱۶۲: ای دوست حقیقت شنواز من سخنی
- ۱۸۲ رباعی شماره ۱۶۳: ای کاش که جای آرمیدن بودی
- ۱۸۳ رباعی شماره ۱۶۴: بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی
- ۱۸۴ رباعی شماره ۱۶۵: بر شاخ امید اگر بری یافتی
- ۱۸۵ رباعی شماره ۱۶۶: بر کسیر پیاله و سبوی دبحوی
- ۱۸۶ رباعی شماره ۱۶۷: پسری دیدم به خانه خناری
- ۱۸۷ رباعی شماره ۱۶۸: تا چند حدیث پنج و چار ای ساقی
- ۱۸۸ رباعی شماره ۱۶۹: چندان که نگاه می کنم هر سویی

- ۱۸۹ رباعی شماره ۱۷۰: خوش باش که پخته اند سودای تودی
- ۱۹۰ رباعی شماره ۱۷۱: در کار که کوزه گری کردم رای
- ۱۹۱ رباعی شماره ۱۷۲: در گوش دلم گفت فلک پنهانی
- ۱۹۲ رباعی شماره ۱۷۳: زان کوزه می که نیست در وی ضرری
- ۱۹۳ رباعی شماره ۱۷۴: گر آمد خم بخود بدی نادمی
- ۱۹۴ رباعی شماره ۱۷۵: کرد دست دهد ز مغر کندم نانی
- ۱۹۵ رباعی شماره ۱۷۶: گر کار فلک به عدل بخیده بدی
- ۱۹۶ رباعی شماره ۱۷۷: بآن کوزه کراپای اگر هشیاری
- ۱۹۷ رباعی شماره ۱۷۸: بهنگام صبح ای صنم فرخ پی

رباعی شماره ۱: بر خیز و بیا تا برای دل ما

بر خیز و بیا تا برای دل ما	حل کن به جمال خویشتن مشکل ما
یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم	زان پیش که کوزه ما کنند از گل ما

رباعی شماره ۲: چون عهدہ نمی شود کسی فردارا

چون عهدہ نمی شود کسی فردارا	حالی خوش دار این دل پر سودارا
می نوش بہ ماہتاب ای ماہ کہ ماہ	بسیار بتابد و نیاید مارا

رباعی شماره ۳: قرآن که مهین کلام خوانند آن را

قرآن که مهین کلام خوانند آن را که گاه نبه بر دوام خوانند آن را
بر کرد پیاله آیتی هست مقیم کاندر همه جامد ام خوانند آن را

رباعی شماره ۴: کرمی نخوری طعنه مزین مستترا

کرمی نخوری طعنه مزین مستترا	بنیاد مکن توحید و دستترا
توغره بدان مشک که می یخنوری	صد لقمه خوری که می غلام ست آنرا

رباعی شماره ۵: هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا

هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا	چون لاله رخ و چوسر و بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک	نقاش ازل بهر چه آراست مرا

رباعی شماره ۷: مایم و می و مطرب و این کنج خراب

مایم و می و مطرب و این کنج خراب	جان و دل و جام و جامه پرد و شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب	آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

رباعی شماره ۷: آن قصر که جمشید در او جام گرفت

آن قصر که جمشید در او جام گرفت	آه تو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که کور می گرفتی همه عمر	دیدم که چگونه کور بهرام گرفت

رباعی شماره ۸: ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست

ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست	بی باده گلزنک نمی باید زیست
این سبزه که امروز تماشاگاه ماست	تا سبزه خاک ماتا تماشاگاه کیست

رباعی شماره ۹: اکنون که گل سعادت پر بار است

دست تو ز جام می چرا بیکار است	اکنون که گل سعادت پر بار است
دریا فتن روز چرخین دشوار است	می خور که زمانه دشمنی خدار است

رباعی شماره ۱۰: امروز ترا دسترس فردا نیست

امروز ترا دسترس فردا نیست	و اندیشه فردا به جز سودا نیست
ضلایح مکن این دم اردلت شیدا نیست	کاین باقی عمر را به امیدای نیست

رباعی شماره ۱۱: اسی آمده از عالم روحانی تفت

حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت	اسی آمده از عالم روحانی تفت
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت	می نوش ندانی ز کجا آمده ای

رباعی شماره ۱۲: ای چرخ فلک خرابی از کینه تست

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست	بیدادگری شیوه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند	بس کوهر قیمتی که در سینه تست

رباعی شماره ۱۳: ایدل چو زمانه می کند غمناکت

ای دل چو زمانه می کند غمناکت	ناکه برو دز تن روان پاکت
بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند	زان پیش که سبزه برده از خاکت

رباعی شماره ۱۴: این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت	کس نیست که این کوهر تحقیق بفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند	ز آن روی که هست کس نمی داند گفت

رباعی شماره ۱۵: این کوزه چو من عاشق زاری بوده است

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است	در بند سر زلف نگاری بوده ست
این دسته که برگردن او می بینی	دستی ست که برگردن یاری بوده ست

رباعی شماره ۱۶: این کوزه که آبخواره مزدوری است

این کوزه که آبخواره مزدور است از دیده شایست و دل دستور است

هر کاسه می که بر کف مخمور است از عارض مستی و لب مستور است

رباعی شماره ۱۷: این کهنه رباط را که عالم نام است

این کهنه رباط را که عالم نام است	و آرا که ابلق صبح و شام است
بزمی ست که و مانده صد جمید است	قصری ست که تکیه گاه صد بهرام است

رباعی شماره ۱۸: این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت

چون آب به جویبار و چون باد به دشت	این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت
روزی که نیامده ست و روزی که گذشت	هرگز غم دور و مر اید نگشت

رباعی شماره ۱۹: بر چهره گل نسیم نوروز خوش است

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است	در صحن چمن روی دل افروز خوش است
ازدی که گذشت هر چه کوی خوش نیست	خوش باش وزدی مگو که امروز خوش است

رباعی شماره ۲۰: پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده است	کردنده فلک نیز بکاری بوده است
هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین	آن مردمک چشم بکاری بوده است

رباعی شماره ۲۱: تاخذ ز نم بروی دریاها خشت

تاخذ ز نم بروی دریاها خشت	بیرا شدم ز بت پرستان کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود	که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

رباعی شماره ۲۲: ترکیب پیاله ای که در هم پیوست

ترکیب پیاله ای که در هم پیوست	بشکستن آن روانمیدارد دست
چندین سروپای نازنین از سر و دست	از مهر که پیوست و به کین که شکست

رباعی شماره ۲۳: ترکیب طبایع چون بکام تو دمی است

ترکیب طبایع چو به کام تو دمی است	روشاد بزی اگر چه بر تو تسمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو	کردی و نسیمی و غباری و دمی است

رباعی شماره ۲۴: چون ابربه نوروز رخ لاله بست

چون ابربه نوروز رخ لاله بست	بر خیز و بجام باده کن غم درست
کاین سبزه که امروز تماشا که توست	فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

رباعی شماره ۲۵: چون ببل مست راه درستان یافت

چون ببل مست راه درستان یافت	روی گل و جام باده را خندان یافت
آمد به زبان حال در گوشم گفت	دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

رباعی شماره ۲۶: چون چرخ بگام یک خردمند نکشت

چون چرخ بگام یک خردمند نکشت	خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و آرزو با همه هشت	چه مور خورد بگور و چه کرک بدشت

رباعی شماره ۲۷: چون لاله بنور ز قبح کسیر بدست

چون لاله به نور ز قبح کسیر بدست	بالاله رخی اگر تو را فرصت هست
می نوش به خرمی که این چرخ کهن	نگاه تو را چون خاک گرداند پست

رباعی شماره ۲۸: چون نیست حقیقت و یقین اندر دست

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست	نشان به امید شک همه عمر نشست
هان تا نسیم جام می از کف دست	دربی خبری مرد چه هشیار و چه مست

رباعی شماره ۲۹: چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست	چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
امکار که هر چه هست در عالم نیست	پندار که هر چه نیست در عالم هست

رباعی شماره ۳۰: خاکی که زیرپای هرنادانی است

خاکی که به زیرپای هرنادانی است کفِ صنعتی و چهرهٔ جانانی است
هر خشت که برگزیدهٔ ایوانی است انگشت وزیر یا سرسلطانی است

رباعی شماره ۳۱: دارنده چو ترکیب طبایع آراست

دارنده چو ترکیب طبایع آراست	از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود	ورنیک نیاید این صور عیب کراست

رباعی شماره ۳۲: در پرده اسرار کسی راره نیست

در پرده اسرار کسی راره نیست	زین تعبیه جان بهچکس آگه نیست
بزد دل خاک هیچ منزله نیست	می خور که چنین فغانه ها کوته نیست

رباعی شماره ۳۳: در خواب بدم مرا خردمندی گفت

در خواب بدم مرا خردمندی گفت کاز خواب کسی را گل شادی شکفت
کاری چه کنی که با اجل باشد جفت؟ می خور که به زیر خاک می باید خفت

رباعی شماره ۳۴: در دایره ای که آمد و رفتن ماست

در دایره ای که آمد و رفتن ماست	اورانه بدایت نه نهایت پیدا است
کس می نرزد می در این معنی راست	کاین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

رباعی شماره ۳۵: در فصل بهار اگر بتی حور سرشت

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت یک ساغمی دهد مرا بر لب کشت
هر چند به نزد عامه این باشد زشت سگ به زمن است اگر برم نام بهشت

رباعی شماره ۳۶: دریاب که از روح جدا خواهی رفت

دریاب که از روح جدا خواهی رفت	در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده ای	خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

رباعی شماره ۳۷: ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست

ساقی گل و سبزه بس طربناک شده ست	دریاب که هفتہ دگر خاک شده ست
می نوش و گلی بچین که تاد نگری	گل خاک شده ست و سبزه خاناک شده ست

رباعی شماره ۳۸: عمریست مرا تیره و کاریست نه راست

عمریست مرا تیره و کاریست نه راست	مخنت همه افزوده و راحت کم و کاست
شکر ایندرا که آنچه اسباب بلاست	مار از کس دگر نمیاید خواست

رباعی شماره ۳۹: فصل گل و طرف جویبار و لب کشت

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت	بایک دوسه اہل و لعبتی حور سرشت
پیش آرقح کہ بادہ نوشان صبح	آسودہ ز مسجد و فارغ ز کشت

رباعی شماره ۴۰: کر شاخ بقاز بیخ بخت رست است

کر شاخ بقاز بیخ بخت رست است	ور بر تن تو عمر لباسی چست است
در خیمه تن که سایانی ست ترا	هان تکیه کن که چار منخش سست است

رباعی شماره ۴۱: کویند کسان بهشت با حور خوش است

کویند کسان بهشت با حور خوش است	من میگویم که آب انکور خوش است
این تقد بکیر و دست از آن نیمه دار	کلا و از دهل شنیدن از دور خوش است

رباعی شماره ۴۲: کویند مرا که دوزخی باشد مست

کویند مرا که دوزخی باشد مست	قولیت خلاف دل در آن توان بست
کر عاشق و میخواره بدوزخ باشند	فردا بنی بهشت همچون کف دست

رباعی شماره ۴۳: من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت	از اهل بهشت کرد یاد و زخ زشت
جامی و بتی و بربطی برب کشت	این حرسه مراقده و ترانیه بهشت

رباعی شماره ۴۴: مهتاب بنور دامن شب بشکافت

می نوشدمی بهتر از این نتوان یافت	مهتاب به نور دامن شب بشکافت
اندر سر خاک یک به یک خواهد تافت	خوش باش و میندیش که مهتاب بسی

رباعی شماره ۴۵: می خوردن و شاد بودن آیین نیست

می خوردن و شاد بودن آیین نیست	فارغ بودن ز کفر و دین دین نیست
گفتم به عروس و حُرکابین تو چیست	گفتا دل خرم تو کابین نیست

رباعی شماره ۴۶: می لعل مذا بست و صراحی کان است

جسم است پیاله و شرابش جان است	می لعل مذا بست و صراحی کان است
اشکی است که خون دل درو پنهان است	آن جام بلورین که ز می خندان است

رباعی شماره ۴۷: می نوش که عمر جاودانی اینست

می نوش که عمر جاودانی اینست	خود حاصلت از دور جوانی اینست
هنگام گل و باد و یاران سرمست	خوش باش دمی که زندگانی اینست

رباعی شماره ۴۸: نیکی و بدی که در نهاد بشر است

نیکی و بدی که در نهاد بشر است	شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندز ره عقل	چرخ از تو هزار بار پیچاده تر است

رباعی شماره ۴۹: در هر دشتی که لاله زاری بوده ست

از سرخی خون شهر یاری بوده ست	در هر دشتی که لاله زاری بوده ست
خالی است که بر رخ نگاری بوده ست	هر شاخ نقشه کز زمین میروید

رباعی شماره ۵۰: هر ذره که در خاک زمینی بوده است

هر ذره که در خاک زمینی بوده است	پیش از من و تو تاج و تکیلی بوده است
کرد از رخ نازنین به آزر م فشان	کانم رخ خوب نازنینی بوده است

رباعی شماره ۵۱: هر سبزه که بر کنار جوی رسته است

هر سبزه که بر کنار جوی رسته است	کویی ز لب فرشته خویی رسته است
پابر سر سبزه تابه خواری نهی	کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

رباعی شماره ۵۲: یک جرعه می ز ملک کاووس به است

یک جرعه می ز ملک کاووس به است از تخت قباد و ملکت طوس به است

هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

رباعی شماره ۵۳: چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ	بیانه چو شود چه بغداد و چه بلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی	از سلخ به غم آید از غره به سلخ

رباعی شماره ۵۴: آنانکه محیط فضل و آداب شدند

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فغان ای و در خواب شدند

رباعی شماره ۵۵: آن را که به صحرای علل تاخته اند

آن را که به صحرای علل تاخته اند	بی او همه کارها سپرداخته اند
امروز بهانه ای در انداخته اند	فردا همه آن بود که در ساخته اند

رباعی شماره ۵۵: آنها که کهن شدند و اینها که نوند

هر کس براد خویش یک تک بدوند	آنها که کهن شدند و اینها که نوند
رفتند و رویم دیگر آیند و روند	این کهنه جهان بکس ماند باقی

رباعی شماره ۵۷: آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد	بس دایم که او بر دل غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک	در طبل زمین و حقه خاک نهاد

رباعی شماره ۵۸: آرنذیکی ودیکری بریاند

آرنذیکی ودیکری بریاند	بریچ کسی راز، ہی نمکشاند
ماراز قضا جز این قدر نمایند	پیانه عمرما است می پیمایند

رباعی شماره ۵۹: اجرام که ساکنان این ایوانند

اجرام که ساکنان این ایوانند	اسباب تردد و خردمندانند
همان تاسر رشته خرد کم نکنی	کافران که بدبرند سرگردانند

رباعی شماره ۷۰ع: از آمدنم نبود کردون را سود

از آمدنم نبود کردون را سود	وز رفتن من جلال و جاهش نفوذ
وز هیچ کسی نیرد و کوشم نشود	کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

رباعی شماره ۶۱: از رنج کشیدن آدمی حر کرد

از رنج کشیدن آدمی حر کرد	قطره چو کشد جس صدف در کرد
گر مال نماند سرباناد بجای	پیمان چو شد تسی دگر پر کرد

رباعی شماره ۶۲: افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد	وز دست اجل بسی جگر ما خون شد
کس نمد از آن جهان که پرسم از وی	کا حوال مسافران دنیا چون شد

رباعی شماره ۳۶: افسوس که نامه جوانی طی شد

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد کی شد

رباعی شماره ۴۷: ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود	نی نام زماونی نشان خواهد بود
زین پیش بودیم و بند هیچ خلل	زین پس چون باشیم همان خواهد بود

رباعی شماره ۵۶: این عقل که در ره سعادت پوید

این عقل که در ره سعادت پوید	روزی صدفبار خود ترا می گوید
دریاب تو این یکدم وقت که نئی	آن تره که بدرونزد و دیگر روید

رباعی شماره ۷۷: این قافله عمر عجب میگذرد

این قافله عمر عجب میگذرد	دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری	پیش آریاله راکه شب میگذرد

رباعی شماره ۷۶: بر پشت من از زمانه تو میاید

بر پشت من از زمانه تو میاید	وز من همه کارها نگو میاید
جان غزم رحیل کرد و گفتم برو	گفتا چکنم خانه فرو میاید

رباعی شماره ۸۶: بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد

وز خوردن آدمی زمین سیر نشد	بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد
تجمل مکن هم بخورد و دیر نشد	مغرور بدانی که نخورده ست ترا

رباعی شماره ۹۶: بر چشم تو عالم ارچه می آریند

بر چشم تو عالم ارچه می آریند	مگر ای بدان که عاقلان نگریند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند	بر بای نصیب خویش کت بریند

رباعی شماره ۷۰: بر من قلم قضاچوبی من رانند

بر من قلم قضاچوبی من رانند	پس نیک و بدش ز من چرا میدانند
دی بی من و امروز خودی بی من و تو	فردا به چه تجم به داور خوانند

رباعی شماره ۷۱: تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد	چند از پی هر زشت و نگو خواهی شد
کر چشمه زمزمی و کر آب حیات	آخر به دل خاک فرو خواهی شد

رباعی شماره ۷۲: تاراه قلندری نویی نشود

تاراه قلندری نویی نشود	رخساره بخون دل نشویی نشود
سوداچه پزی تاکه چود لسونختگان	آزاده ترک خود نکویی نشود

رباعی شماره ۷۳: تازهره و مه در آسمان کشت پدید

تازهره و مه در آسمان کشت پدید	بهتر ز می ناب کسی هیچ ندید
من در عجم ز می فروشان کایشان	به زانکه فروشنده خواهند خرید

رباعی شماره ۷۴: چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد

دل را به کم و بیش درم نتوان کرد	چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد
از موم بدست خویش هم نتوان کرد	کار من و تو چنانکه رای من و تست

رباعی شماره ۷۵: حی کہ بقدرت سرورومی سازد

ہموارہ ہم اوکارعدومی سازد	حی کہ بقدرت سرورومی سازد
اوراتوچہ کوئی کہ کدومی سازد	کویندقراہ کر مسلمان نبود

رباعی شماره ۷۶: در دهر چو آواز گل تازه دهند

در دهر چو آواز گل تازه دهند	فرمای بتاکه می به اندازه دهند
از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ	فارغ نشین که آن هر آوازه دهند

رباعی شماره ۷۷: در دهر هر آن که نیم نانی دارد

از بهر نشست آشیانی دارد	در دهر هر آن که نیم نانی دارد
کوشاد بزمی که خوش جهانی دارد	نه خادم کس بود نه مخدوم کسی

رباعی شماره ۷۸: دهقان قصابی چوماکشت و درود

دهقان قصابی چوماکشت و درود	غم خوردن پیوده نمیدارد سود
پرکن قرح می به کفم دانه زود	تاباز خورم که بود نیاهمه بود

رباعی شماره ۷۹: روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد

روزیست خوش و هوانه کرم است و نه سرد	ابر از رخ گلزار همی شوید کرد
بلبل به زبان حال خود با گل زرد	فریاده همی کند که می باید خورد

رباعی شماره ۸۰: زان پیش که بر سرت شیخون آرند

زان پیش که بر سرت شیخون آرند	فرمای که تاباده گلگون آرند
توزرنئی اسی غافل نادان که ترا	در خاک نهند و باز بیرون آرند

رباعی شماره ۸۱: عمرت تاکی به خود پرستی گذرد

عمرت تاکی به خود پرستی گذرد	یاد پی نستی و، مستی گذرد
می نوش که عمریکه اجل در پی اوست	آن به که به خواب یا به مستی گذرد

رباعی شماره ۸۲: کس مثل اسرار اجل را نکشاد

کس مثل اسرار اجل را نکشاد	کس یک قدم از دایره بیرون ننهاد
من می نگرم ز مبتدی تا استاد	عجز است به دست هر که از مادر زاد

رباعی شماره ۸۳: کم کن طمع از جهان و منیزی خرسند

کم کن طمع از جهان و می زی خرسند	از نیک و بد زمانه بکسل پیوند
می در کف و زلف دلبری گیر که زود	هم بگذرد و نماند این روزی چند

رباعی شماره ۸۴: کرچه غم ورنج من درازی دارد

عیش و طرب تو سرفرازی دارد	کرچه غم ورنج من درازی دارد
در پرده خزار گونه بازی دارد	بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک

رباعی شماره ۸۵: کردون ز زمین بیچ گلی برنارد

کشد نمکند و هم به زمین نپارد	کردون ز زمین بیچ گلی برنارد
تا حشر همه خون عزیزان بارد	کر ابر چو آب خاک را بردارد

رباعی شماره ۸۶: کریک نفست ز زندگانی گذرد

کریک نفست ز زندگانی گذرد	مگذار که جز به شادمانی گذرد
هشدار که سرمایه سودای جهان	عمرست چنان کش گذرانی گذرد

رباعی شماره ۸۷: کویند بهشت و حور عین خواهد بود

کویند بهشت و حور عین خواهد بود	آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود
گرامی و معشوق کزیدیم چه باک	چون عاقبت کار چنین خواهد بود

رباعی شماره ۸۸: کویند بهشت و حورو کوثر باشد

کویند بهشت و حورو کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر باشد

پرکن قبح باده و بردستم نه تقدی ز هزار نیه خوشتر باشد

رباعی شماره ۸۹: کویند هر آن کسان که باپرهنزند

کویند هر آن کسان که باپرهنزند	ز انسان که بمیرند چنان بر خیزند
بابامی و معشوقه از آنیم مدام	باشد که به حشرمان چنان انگیزند

رباعی شماره ۹۰: می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد

می خور که ز دل کثرت و قلت ببرد	و اندیشه همتاد و دولت ببرد
پرهیز کن ز کیمیایی که از او	یک جرعه خوری هزار علت ببرد

رباعی شماره ۹۱: هر راز که اندر دل دانا باشد

هر راز که اندر دل دانا باشد	باید که نهفته تر ز علقا باشد
کاندر صدف از نهنگی کردودر	آن قطره که راز دل دریا باشد

رباعی شماره ۹۲: هر صبح که روی لاله شبنم گیرد

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد	بالای نقشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید	کودامن خوشتن فراهم گیرد

رباعی شماره ۹۳: هرگز دل من ز علم محروم نشد

هرگز دل من ز علم محروم نشد	کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز	معلوم شد که هیچ معلوم نشد

رباعی شماره ۹۴: هم دانه امید به خرمن ماند

هم دانه امید به خرمن ماند	هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از دمی تابجوی	باد و ست بنور گزیده دشمن ماند

رباعی شماره ۹۵: یاران موافق همه از دست شدند

یاران موافق همه از دست شدند در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر دوری دوسه پیشتر ز ماست شدند

رباعی شماره ۹۶: یک جام شراب صد دل و دین ارزد

یک جرعه می ملک چین ارزد	یک جام شراب صد دل و دین ارزد
تلخی که هزار جان شیرین ارزد	جز باده لعل نیست در روی زمین

رباعی شماره ۹۷: یک قطره آب بود بادریاشد

یک قطره آب بود بادریاشد	یک ذره خاک بازین یکتاشد
آمدن تو اندرین عالم چیست	آمد کسی پدید و ناپیداشد

رباعی شماره ۹۸: یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد

از کوزه شکسته ای دمی آبی سرد	یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد	مأمور کم از خودی چرا باید بود

رباعی شماره ۹۹: آن لعل در آبکینه ساده بیار

و آن محرم و مونس هر آزاده بیار	آن لعل در آبکینه ساده بیار
باد است که زود بگذرد باده بیار	چون میدانی که مدت عالم خاک

رباعی شماره ۱۰۰: از بودنی ایدوست چه داری تیار

از بودنی ایدوست چه داری تیار	وز فکر ت بهوده دل و جان افکار
خرم بزی و جهان بشادی گذران	تدبیر نه باتو کرده اند اول کار

رباعی شماره ۱۰۱: افلاک که جز غم نفرایند و گر

نهند بجا تا نریایند و گر	افلاک که جز غم نفرایند و گر
از دهر چه میکشیم نایند و گر	نآمدگان اگر بدانند که ما

رباعی شماره ۱۰۲: ایدل غم این جهان فرسوده مخور

ای دل غم این جهان فرسوده مخور	بیهوده نئی غان بیهوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید	خوش باش غم بوده و نابوده مخور

رباعی شماره ۱۰۳: ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر باغ طربت به سبزه آراسته گیر
و آنگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم بنشته و باد اود بر خاسته گیر

رباعی شماره ۱۰۴: این اهل قبور خاک کشتند و غبار

هر ذره ز هر ذره گرفتد کنار	این اهل قبور خاک کشتند و غبار
نیخود شده و بی خبرند از همه کار	آه این چه شراب است که تار و ز شمار

رباعی شماره ۱۰۵: خشت سرخم ز ملکیت جم خوشتر

خشت سرخم ز ملکیت جم خوشتر بوی قدح از غذای مریم خوشتر

آه سحری ز سینه خاری از ناله بوسه و ادهم خوشتر

رباعی شماره ۱۰۶: در دایره سپر ناپیدا غور

در دایره سپر ناپیدا غور	جامی ست که جمله را چشاند بدور
نوبت چو به دور تو رسد آه مکن	می نوش به خوشدلی که دور است نه جور

رباعی شماره ۱۰۷: دی کوزه کری بدیدم اندر بازار

دی کوزه کری بدیدم اندر بازار	برپاره گلی لکده می زد بسیار
و آن گل بزبان حال با او می گفت	من بهچو تو بوده ام مرا نیکو دار

رباعی شماره ۱۰۸: ز آن می که حیات جاودانیت بخور

ز آن می که حیات جاودانیت بخور	سرمایه لذت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را	سازنده چو آب زندگانی است بخور

رباعی شماره ۱۰۹: کرباده خوری تو با خردمندان خور

کرباده خوری تو با خردمندان خور	یا با صنی لاله رخی خندان خور
بسیار مخور و در دکن فاش مساز	اندک خور و که گاه خور و پنهان خور

رباعی شماره ۱۱۰: وقت سحر است خیزای طرفه پسر

وقت سحر است خیزای طرفه پسر	پر بادۀ لعل کن بلورین ساغر
کاین یکدم عاریت در این کنج فنا	بسیار بجوی و نیایی دیگر

رباعی شماره ۱۱۱: از جمله رفتگان این راه دراز

از جمله رفتگان این راه دراز	باز آمده کیست تا با گوید باز
پس بر سر این دورا همه آزون نیاز	تا هیچ نمانی که نمی آبی باز

رباعی شماره ۱۱۲: ای سیر خردمند پیکه تر بر خنیر

ای سیر خردمند پیکه تر بر خنیر	و آن کو دک خاکبیز را بنگر تیز
پندش ده گو که نرم نرمک می بینر	منغز سر کیتباد و چشم پرویز

رباعی شماره ۱۱۳: وقت سحر است خیرای مایه ناز

وقت سحر است خیرای مایه ناز	نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
کانه که بجایند نپایند بسی	و آنه که شدند کس نمید باز

رباعی شماره ۱۱۴: مرغی دیدم نشسته بر باره طوس

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس	در پیش نهاده کله کیکا ووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس	کو بانگ جرسها و کجانه کوس

رباعی شماره ۱۱۵: جامی است که عقل آفرین منیزندش

جامی است که عقل آفرین منیزندش صد بوسه ز مهر بر جبین منیزندش

این کوزه کرده هرچنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین منیزندش

رباعی شماره ۱۱۶: خیام اگر زباده مستی خوش باش

خیام اگر زباده مستی خوش باش	بماهرخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است	انگار که نیستی چو هستی خوش باش

رباعی شماره ۱۱۷: در کار که کوزه گرمی رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش	در کار که کوزه گرمی رفتم دوش
کو کوزه کرو کوزه خرو کوزه فروش	ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش

رباعی شماره ۱۱۸: ایام زمانه از کسی دارد تنگ

ایام زمانه از کسی دارد تنگ	کو در غم ایام نشیند و تنگ
می خور تو در آبکینه باناله چنگ	زان پیش که آبکینه آید برنگ

رباعی شماره ۱۱۹: از جرم گل سیاه تا اوج زحل

از جرم گل سیاه تا اوج زحل	کردم همه مشکلات کلی را حل
بکشادم بندهای مشکل به حیل	هر بند کشاده شد به جز بند اجل

رباعی شماره ۱۲۰: باسروقدی تازه تر از خرمن گل

باسروقدی تازه تر از خرمن گل از دست منجم می و دامن گل
زان پیش که ناکه شود از باد اجل پیرا بن عمر ما چو پیرا بن گل

رباعی شماره ۱۲۱: ای دوست بی‌تا غم فردا نخوریم

ای دوست بی‌تا غم فردا نخوریم	وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر فدا گذریم	باهفت هزار سالگان سر بسریم

رباعی شماره ۱۲۲: این چرخ فلک که مادر او حیرانیم

این چرخ فلک که مادر او حیرانیم فانوس خیال از او مثالی دانیم

خورشید چراغ دان و عالم فانوس ما چون صوریم کاندراو حیرانیم

رباعی شماره ۱۲۳: بر خیز خواب تا شرابی بخوریم

بر خیز خواب تا شرابی بخوریم	زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه روی ناکه روزی	چندان نهد زمان که آبی بخوریم

رباعی شماره ۱۲۴: بر خنیرم و غزم باده ناب کنم

بر خنیرم و غزم باده ناب کنم	رنگ رخ خود به رنگ عناب کنم
این عقل فضول پیشه راشتی می	بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

رباعی شماره ۱۲۵: بر مفرش خاک خفتگان می بینم

بر مفرش خاک خفتگان می بینم	در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه به صحرای عدم میگردم	ناآمدگان و رفیقان می بینم

رباعی شماره ۱۲۶: تا چند اسیر عقل هر روزه شویم

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم	در دهر چه صد ساله چه یک روزه شویم
داده تو بکاسه می از آن پیش که ما	در کار که کوزه کران کوزه شویم

رباعی شماره ۱۲۷: چون نیست مقام مادر این دهر مقیم

پس بی می و معشوق خطائیت عظیم	چون نیست مقام مادر این دهر مقیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم	تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم

رباعی شماره ۱۲۸: خورشیده گل نهفت می توانم

خورشیده گل نهفت می توانم	واسر از زمانه گفت می توانم
از بحر تفکرم بر آورد خرد	دی که ز بیم سفت می توانم

رباعی شماره ۱۲۹: دشمن به غلط گفت من فلسفیم

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم	ایزداند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام	آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

رباعی شماره ۱۳۰: مایم که اصل شادی و کان غنیم

سرایه دادیم و نهادستیم	مایم که اصل شادی و کان غنیم
آینه زنگ خورده و جام حمیم	پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم

رباعی شماره ۱۳۱: من می نه ز بهر تنگدستی نخورم

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم	یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی میخوردم	اکنون که تو بردلم نشستی نخورم

رباعی شماره ۱۳۲: من بی می ناب زیستن توانم

من بی می ناب زیستن توانم	بی باده کشید بارتن توانم
من بنده آن دم که ساقی گوید	یک جام دگر بکیر و من توانم

رباعی شماره ۱۳۳: هریک چندی یکی برآید که منم

هریک چندی یکی برآید که منم	بانمست و باسیم وزر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد روزی	نگاهل از کمین برآید که منم

رباعی شماره ۱۳۴: یک چند بکودکی با ستاد شدیم

یک چند بکودکی با ستاد شدیم	یک چند به استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شو که ما را چه رسید	از خاک در آمدیم و بر باد شدیم

رباعی شماره ۱۳۵: یک روز زبند عالم آزاد نیم

یک روز زبند عالم آزاد نیم	یک دمزدن از وجود خود شاد نیم
شاکردی روزگار کردم بسیار	در کار جهان هنوز استاد نیم

رباعی شماره ۱۳۶: از دی که گذشت بیچ از و یاد مکن

از دی که گذشت بیچ از و یاد مکن	فردا که نیامده ست فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن	حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

رباعی شماره ۱۳۷: ای دیده اگر کور نی کور بین

ای دیده اگر کور نی کور بین	وین عالم پر قنہ و پر شور بین
شاهان و سران و سروران زیر گند	روهای چومہ در دهن مور بین

رباعی شماره ۱۳۸: بر خیز و مخور غم جهان گذران

بر خیز و مخور غم جهان گذران	نشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی	نوبت تو خود نیلیدی از دگران

رباعی شماره ۱۳۹: چون حاصل آدمی در این شورستان

چون حاصل آدمی در این شورستان	جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت	و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

رباعی شماره ۱۴۰: رفتم که در این منزل بیداد بدن

رفتم که در این منزل بیداد بدن	در دست نخواهد بر خنک از باد بدن
آن را بید به مرک من شاد بدن	کز دست اجل تواند آزاد بدن

رباعی شماره ۱۴۱: رندی دیدم نشسته بر خاک زمین

رندی دیدم نشسته بر خاک زمین	نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین	اندر دو جهان کرا بود زهره این

رباعی شماره ۱۴۲: قانع به یک استخوان چو کرکس بودن

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن به زآن که طفیل خوان ناکس بودن

بانان جوین خویش حقا که به است کالوده و پالوده هر خس بودن

رباعی شماره ۱۴۳: قومی مفکرند اندر ره دین

قومی مفکرند اندر ره دین قومی به گمان فدا ده در راه یقین
میرسم از آن که بانگ آید روزی کای بخبران راه نه آنست و نه این

رباعی شماره ۱۴۴: گاویست در آسمان و نامش پروین

گاویست در آسمان و نامش پروین	یک گاودگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین	زیر و زبر دو گاومشی خربین

رباعی شماره ۱۴۵: کرب بر فلکم دست بدی چون نیردان

کرب بر فلکم دست بدی چون نیردان	برداشتی من این فلک راز میان
از نو فلکی دگر چنان ساختمی	کازاده بکام دل رسیدی آسان

رباعی شماره ۱۴۶: مشو سخن از زمانه ساز آمدگان

میشو سخن از زمانه ساز آمدگان	می خواه مروق به طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فراز آمدگان	کس می ندهد نشان ز باز آمدگان

رباعی شماره ۱۴۷: می خوردن و کردنیکوان کردیدن

می خوردن و کردنیکوان کردیدن	به زانکه بزرق زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود	پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

رباعی شماره ۱۴۸: نتوان دل شاد را به غم فرسودن

نتوان دل شاد را به غم فرسودن	وقت خوش خود بسنگ محنت سودن
کس غیب چه داند که چه خواهد بودن	می باید و معشوق و به کام آسودن

رباعی شماره ۱۴۹: آن قصر که با چرخ همیز و پهلوی

آن قصر که با چرخ همیز و پهلوی	برد که آن شهنشاهان نهاد می رو
دیدیم که بر گنبدش فاخته ای	نشسته همی گفت که کلو کلو کلو

رباعی شماره ۱۵۰: از آمدن و رفتن ماسودی کو

از آمدن و رفتن ماسودی کو	وز تار امید عمر با پودی کو
چندین سرو پای نازنینان جهان	می سوزد و خاک می شود دودی کو

رباعی شماره ۱۵۱: از تن چو برفت جان پاک من و تو

خشتی دو نهند بر مغاک من و تو	از تن چو برفت جان پاک من و تو
در کالبدی کشد خاک من و تو	و آنگاه برای خشت کور و گران

رباعی شماره ۱۵۲: می خور که فلک بهر هلاک من و تو

می خور که فلک بهر هلاک من و تو	قصدی دارد بجان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن میخور	کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو

رباعی شماره ۱۵۳: از هر چه بحر می است کوتاهی به

از هر چه بحر می است کوتاهی به می هم ز کف بتان خرگاہی به

مستی و قلندری و کمرایی به یک جرعه می ز ماه تاهایی به

رباعی شماره ۱۵۴: بنگر ز صبا دامن گل چاک شده

بنگر ز صبا دامن گل چاک شده	بلبل ز جمال گل طربناک شده
در سایه گل نشین که بسیار این گل	در خاک فرو ریزد و ما خاک شده

رباعی شماره ۱۵۵: تاکی غم آن خورم که دارم یانه

تاکی غم آن خورم که دارم یانه	وین عمر به خوشدلی گذارم یانه
پرکن قبح باده که معلوم نیست	کاین دم که فرو برم بر آرم یانه

رباعی شماره ۱۵۶: یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه

یک جرعه می کهن ز ملکی نوبه	وز حرچه نه می طریق بیرون ثوبه
در دست به از تخت فریدون صمدبار	خشت سر خم ز ملک کینخسرو به

رباعی شماره ۱۵۷: آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی

آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی	معذوری اگر در طلبش میکوشی
باقی همه رایگان نیز دهنده شدار	تا عمر کران به باد ان نفروشی

رباعی شماره ۱۵۸: از آمدن بهار و از رفتن دی

از آمدن بهار و از رفتن دی اوراق وجود ما ہی کرد دطی
می خور! نخور اندوه که فرمود حکیم غمهای جهان چو زهر و تریاقش می

رباعی شماره ۱۵۹: از کوزه کری کوزه خریدم باری

از کوزه کری کوزه خریدم باری	آن کوزه سخن گفت زهر اسراری
شاهی بودم که جام زرینم بود	اکنون شده ام کوزه هر خاری

رباعی شماره ۱۶۰: ای آنکه نتیجه چهار و هفتی

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی	وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بشت گفتم	باز آمدت نیست چو رفتی رفتی

رباعی شماره ۱۶۱: ایدل تو به اسرار معانری

ایدل تو به اسرار معانری	در نکته زیرکان دانانری
اینجا به می لعل بهشتی می ساز	کاخا که بهشت است رسی یانری

رباعی شماره ۱۶۲: ای دوست حقیقت شنواز من سخنی

ای دوست حقیقت شنواز من سخنی	باباده لعل باش و باسیم تنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد	از سببت چون تویی وریش چو منی

رباعی شماره ۱۶۳: ای کاش که جای آرمیدن بودی

ای کاش که جای آرمیدن بودی	یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد خزار سال از دل خاک	چون سبزه امید بردمیدن بودی

رباعی شماره ۱۶۴: بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی	سر مست بدم که کردم این عیاشی
با من به زبان حال می گفت سبوی	من چون تو بدم تو نیز چون من باشی

رباعی شماره ۱۶۵: بر شاخ امید اگر بری یافتی

بر شاخ امید اگر بری یافتی	هم رشته خویش را سری یافتی
تا چند ز تنگنای زندان وجود	ای کاش سوی عدم دری یافتی

رباعی شماره ۱۶۶: بر کیر پیاله و سبواهی دبحوی

بر کیر پیاله و سبواهی دبحوی	فارغ نشین بکشتزار و لب جوی
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی	صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

رباعی شماره ۱۶۷: پیری دیدم به خانۀ خمارِ

پیری دیدم به خانۀ خمارِ	گفتم کنی ز رفعتان اخبارِ
گفتمی خور که همچو بسیاری	رفتند و خبر باز نیاید باری

رباعی شماره ۱۶۸: تاخذ حدیث پنج و چارای ساقی

تاخذ حدیث پنج و چارای ساقی	مکمل چه کی چه صد هزارای ساقی
خاکیم همه چنک بسازای ساقی	بادیم همه باده بیارای ساقی

رباعی شماره ۱۶۹: چندان که مگاه می کنم هر سویی

چندان که مگاه می کنم هر سویی	در باغ روان است ز کوثر جویی
صحرا چو بهشت است ز کوثر کم گویی	بنشین به بهشت با بهشتی رویی

رباعی شماره ۱۷۰: خوش باش که پخته اند سودای تودی

خوش باش که پخته اند سودای تودی

فارغ شده اند از تمنای تودی

قصه چه کنم که به تقاضای تودی

دادند قرار کار فردای تودی

رباعی شماره ۱۷۱: در کار که کوزه گری کردم رای

در کار که کوزه گری کردم رای	در پایه چرخ دیدم استاد پای
میکرد دلیس کوزه رادسته و سر	از کله پادشاه و از دست گدای

رباعی شماره ۱۷۲: درکوش دلم گفت فلک پنهانی

درکوش دلم گفت فلک پنهانی	حکمی که قضا بود ز من میدانی
درکردش خویش اگر مرادست بدی	خود را برماندمی ز سرکردانی

رباعی شماره ۱۷۳: زان کوزه می که نیست در وی ضرری

زان کوزه می که نیست در وی ضرری	پر کن قدحی بنخو ر بمن ده دگری
زان پیشترای صنم که در هکذری	خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

رباعی شماره ۱۷۴: کر آمدنم بخود بدی نامدی

کر آمدنم بخود بدی نامدی	ورنیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندر این دیر خراب	نه آمدی نه شدمی نه بدی

رباعی شماره ۱۷۵: کردست دهم ز مغز کندم نانی

کردست دهم ز مغز کندم نانی وز می دو منی ز کوسفندی رانی

بالاله رخی و گوشه بستانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

رباعی شماره ۱۷۶: کرکار فلک بہ عدل سنجیدہ بدی

کرکار فلک بہ عدل سنجیدہ بدی	احوال فلک جملہ پسندیدہ بدی
ورعدل بدی بکار ہاد کردون	کی خاطر اہل فضل رنجیدہ بدی

رباعی شماره ۱۷۷: هان کوزه کراپای اکر هشیاری

هان کوزه کراپای اکر هشیاری	تاخذ کنی بر گل مردم خواری
انگشت فریدون و کف کینخسرو	بر چرخ نهاده ای چه می پنداری

رباعی شماره ۱۷۸: هنگام صبح ای صنم فرخ پی

بر ساز ترانه ای و پیش آور می	هنگام صبح ای صنم فرخ پی
این آمدن تیرمه و رفتن دی	کاکلند بجاک صد هزاران جم و کی